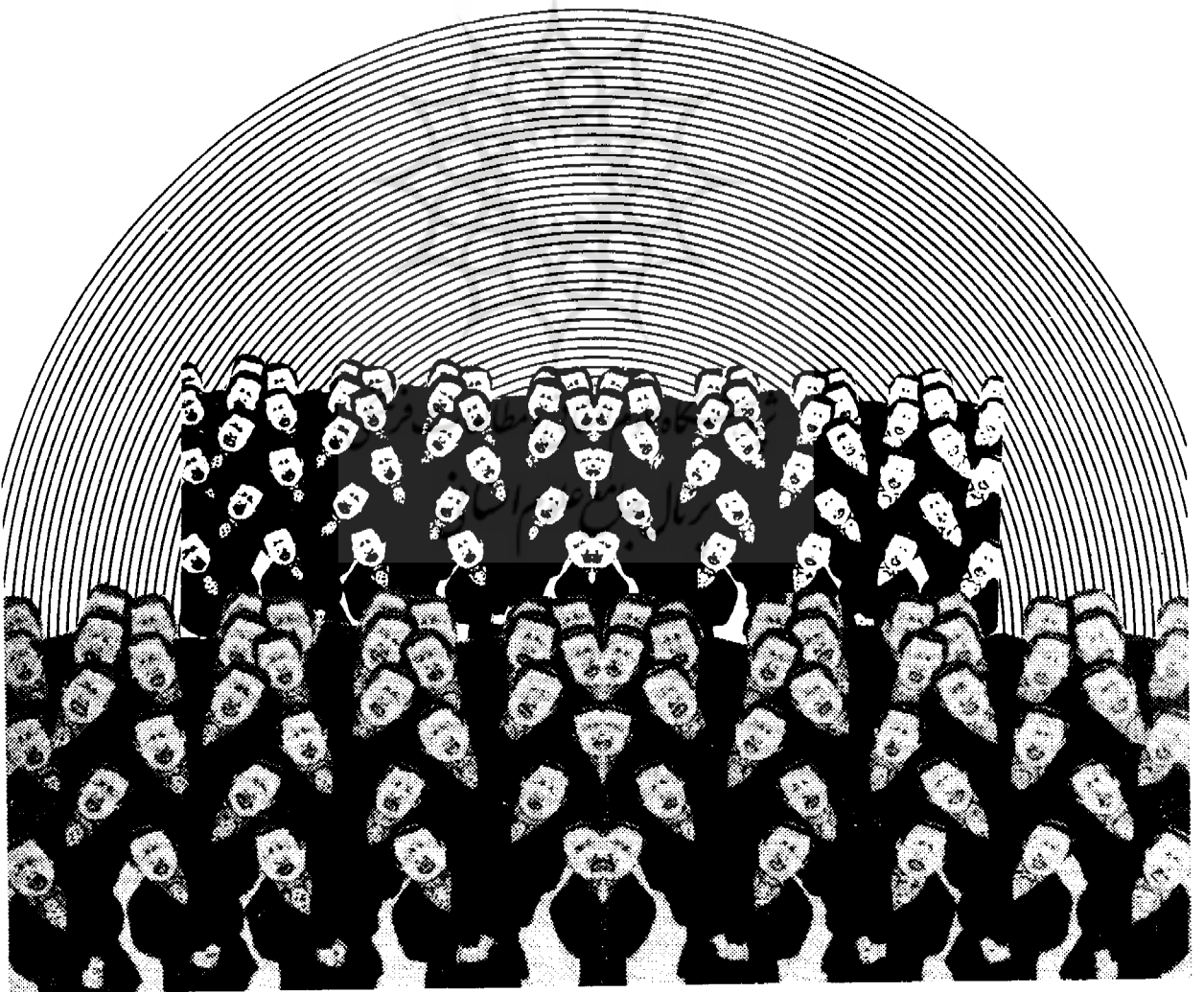


غیردینی شدن منشأ کثرت‌گرایی است

نوشته پیتربرگر ترجمه لیلی مصطفوی کاشانی



از دیدگاه جامعه‌شناختی

باید گفت بین غیردینی شدن

حوزه فعالیت‌های اقتصادی و حکومت و خانواده

«تأخر فرهنگی» به وجود آمده است

خاستگاه اصلی غیردینی شدن... در بدو امر در حوزه اقتصادی صورت گرفت و به‌طور مشخص آن بخش‌هایی از اقتصاد را تحت تأثیر قرار داد که از طریق روندهای سرمایه‌داری و صنعتی شکل می‌گرفتند. در نتیجه، اقشار مختلف جامعه امروزی بر حسب آنکه تا چه حد با این روندها درآمیخته یا از آنها فاصله گرفته‌اند به طرز متفاوتی از غیردینی شدن تأثیر پذیرفته‌اند. اقشار در حد اعلی غیردینی نیز به موازات این گونه روندها پدیدار گشتند. به عبارت دیگر، جامعه صنعتی نوین با توجه به ارتباط آن با دین، بخش ویژه‌ای را پیرامون خویش به وجود آورده است. که آن را نمی‌توان چیزی جز «سرزمین آزاد شده» از دین نامید که ضمن برخورداری از آزادی‌های مشخص، دین را نیز محترم می‌شمارد. غیردینی شدن از این بخش به سمت «بیرون» و به سوی سایر گستره‌های جامعه حرکت کرده است. یکی از نتایج جالب توجه این امر گرایش دین به سمت «قطبی شدن» بین عمومی‌ترین و خصوصی‌ترین نهادهای نخستین جامعه است، به ویژه بین نهاد سیاسی از یک سو و نهاد خانواده از سوی دیگر. حتی در موارد غیردینی شدن شدید نیز - مانند زندگی در محیط کار، در ارتباطات ناشی از کار - می‌توان نمادهای دینی را که با نهادهای سیاسی و خانواده درآمیخته‌اند به وضوح مشاهده کرد. به‌طور مثال اگر این فرض را بپذیریم که «دین در پشت در ورودی کارخانه متوقف می‌شود» در این صورت باید پذیرفت که جنگ و یا مراسم ازدواج نیز بدون نمادهای سنتی دین امکان‌پذیر خواهد بود.

از دیدگاه جامعه‌شناختی باید گفت که بین غیردینی شدن حوزه فعالیت‌های اقتصادی از یک سو و حکومت و خانواده از سوی دیگر «تأخر فرهنگی» به وجود آمده است. در اینجا حکومت در کشورهایی مورد نظر است که مشروعیت نظام سیاسی مبتنی بر سنن دینی در شرایطی تداوم یافت که آن کشورها از آمادگی کامل جهت گام برداشتن به سوی جامعه صنعتی پیشرفته برخوردار بودند. بدون شک این امر درباره انگلستان به عنوان اولین

کشوری که در این وادی پا نهاده است، صدق می‌کند. از سوی دیگر، نیروهای سیاسی غیردینی‌کننده جامعه در کشورهای عقب‌مانده از قافله توسعه سرمایه‌داری صنعتی نیز، دست‌اندرکار بوده‌اند که نمونه بارز آن را می‌توان در کشور فرانسه اواخر قرن هجده و نیز کشورهای عقب افتاده امروزی ملاحظه کرد. از این رو پی بردن به ارتباط بین پیشرفت اقتصادی - اجتماعی و غیردینی شدن نظام سیاسی آسان نیست. با این حال، بر این عقیده‌ایم که گرایش به سوی غیردینی شدن نظم سیاسی به‌طور طبیعی با توسعه صنعتی امروزی همگام است، و گرایش به سوی جدایی نهادینه بین دولت و دین به‌طور ویژه ملاحظه می‌شود. چنین گرایشی در آمریکا عملاً وجود داشته و از همان ابتدا با مسلک ضدروحانی‌گری هیچ‌گونه ارتباطی نداشته و همانند کشور فرانسه با روند غیردینی شدن جامعه و ضدیت با دین (Laicism) پیوند داشته است. در هر صورت این فرآیند به عوامل خاص و پیچیده تاریخی بستگی دارد که در برخی از کشورها وجود داشته‌اند. در هر حال به نظر می‌رسد که گرایش جهانی در تمام موارد با ظهور حکومت‌هایی ملزم بوده است که از قید نوسان بین نهادهای دینی یا کنش سیاسی مبتنی بر استدلال‌های دینی رها شده‌اند. این امر در مواردی مانند دو کشور انگلستان و سوئد که سابقه‌ای «دیرینه» پیدا کرده صدق می‌کند و طی آن روند غیردینی شدن سیاست همچنان به نمادهای سنتی برخاسته از وحدت دین و سیاست آراسته است. در واقع حضور دور از انتظار نمادهای سنتی در این گونه موارد تنها تأکیدی بر واقعیت روند غیردینی شدن است که به رغم این نمادهای سنتی تحقق یافته است.

از مهم‌ترین نتایج این امر آن است که دولت دیگر به عنوان یک کارگزار اجرایی نهاد حاکم دینی قبلی انجام وظیفه نمی‌کند. در واقع این امر یکی از اصول عمده آیین سیاسی طرفدار جدایی دولت و کلیسا - هم از دیدگاه آمریکا و هم از دیدگاه فرانسه - به رغم برخی اختلاف‌ها می‌باشد. آیین‌های مختلف طرفدار تساهل دینی و آزادی

ایشان موانع ایجاد می‌کند. عدم موفقیت تلاش‌های سنتی و مداوم حکومت از کلیسا - در زمانی که حکومت خود در شرایط پیشرفت قرار گرفته است - نیز به همان میزان جالب توجه است. اسپانیا و اسرائیل امروزی از جمله نمونه‌های بارز این‌گونه تلاش‌ها هستند و در هر دو مورد لازم است گفته شود که چنین تلاش‌هایی در آستانه شکست قرار دارند. باید اذعان داشت که این تلاش‌ها در این گونه کشورها تنها زمانی موفق خواهند بود که حکومت از «امروزین» شدن دست بردارد و به دوران قبل از صنعتی شدن باز گردد، کاری که در قلمرو تاریخ غیرممکن است.

نیروی محرکه این پدیده - فارغ از هرگونه راز و رمز - در تعقل‌گرایی نهفته است که از طریق امروزی شدن (در

دین نیز این اصل را قویاً به همان اندازه مورد تأکید قرار داده‌اند. این تأکید حتی در اموری که ربطی به جدایی دولت و کلیسا ندارند، نیز قابل ملاحظه است (مانند کشورهای انگلستان، آلمان یا کشورهای اسکاندیناوی). در چنین مواردی، دولت همان نقشی را در برابر گروه‌های رقیب دینی ایفا می‌نماید که در عرصه سیاست سرمایه‌گذاری آزاد بازی می‌کند - و در اصل می‌توان گفت که دولت در اینجا خود را در برابر رقابت‌های مستقل و غیرقهری بی‌طرف و حامی نظم قلمداد می‌نماید. همان‌طور که در سطور بعدی خواهیم دید، مقایسه فعلی میان اقتصاد و «داد و ستد آزاد» دینی به هیچ وجه جنبه عرضی ندارد.

البته ناگفته نماند که نگرش ویژه دولت به دین تحت

حکومت‌های نوین که به طرز فزاینده‌ای نیازمند بکار انداختن ماشین غول‌آسای تولید صنعتی هستند به ناچار ساختار و ایدئولوژی خود را نیز در جهت همین هدف پایه‌ریزی می‌کنند

مرحلهٔ نخستین براساس موازین سرمایه‌داری و بعد صنعتی، اجتماعی و اقتصادی) در جامعه به‌طور عام و در نهادهای سیاسی به‌طور خاص تحقق یافته است. «آن سرزمین آزاد شده» در بخش‌های غیردینی جامعه (در قبل از آن سخن به میان آمد) تا بدان حد در بطن و پیرامون اقتصاد سرمایه‌داری صنعتی مرکزیت یافته و «جای گرفته» است که هرگونه تلاش به منظور «غلبه مجدد» بر آن تحت لوای سنت‌گرایی دینی سیاسی، عملکرد اقتصاد سرمایه‌داری و تداوم آن را به مخاطره می‌اندازد. جامعهٔ صنعتی نوین به گروه‌های تخصصی، علمی و فنی در سطح وسیع نیازمند است که آموزش و پیشرفت سازمان اجتماعی آنان در سطح زیربنایی، و سطوح دیگری مانند آگاهی و درک، مستلزم میزان بالایی از تعقل‌گرایی است. بدین ترتیب هرگونه تلاش برای «غلبه مجدد» سنت‌گرایی، شالوده‌های منطقی جامعهٔ امروزی را مورد مخاطره و تهدید قرار خواهد داد. به علاوه نیرو و توانی که به منطق سرمایه‌داری صنعتی جنبهٔ دنیوی می‌دهد نه

تأثیر اختلاف موجود در جوامع ملی نیز هست. با در نظر گرفتن تشابه عمده‌ای که در روند متوقف ساختن اجباری بودن دین وجود دارد، می‌توان گفت که این اختلاف نگرش نقش تعیین‌کنندهٔ اندکی دارد. دولت در آمریکا در مورد دین بیشترین انعطاف را نشان می‌دهد، و گروه‌های مختلف دینی به طرز مساوی از عواید مالی سالیانه که بنابر قوانین معافیت مالیاتی نصیب آنها می‌شود بهره‌مند می‌گردند. ولی دولت‌ها در اروپای کمونیستی به دلایل عقیدتی - چه از لحاظ نظری و چه در عمل - حالتی خصمانه نسبت به دین داشته‌اند. ولی باید در نظر داشته باشیم که هر دو مثال فوق در مورد «جوامع مسیحی سنتی» - چون کلیسا دیگر نمی‌تواند با توسل به سلاح سیاسی دعوی خود را برای پیروانش تحقق بخشد - نیز صدق می‌کند. در هر دو مورد کلیسا در امر بسیج پیروان و مریدان خویش «از آزادی عمل برخوردار است». بدیهی است که دولت آمریکا همان قدر تسهیلات برای دین‌مداران فراهم می‌آورد که حکومت کمونیستی برای

دین خصوصی شده چیزی جز «انتخاب» یا «اولویت» فرد یا خانواده هسته‌ای نیست و فی نفسه فاقد خصوصیات جمعی و کیفیات تحمیلی است

باشد - مسائل خاص خود را دارد. به عبارت دیگر، متغیر تعیین‌کننده در غیردینی شدن نظم حاکم، به عامل نهادینه شدن ارتباطات، مالکیت یا اختلافات خاص در قوانین اساسی نیست، بلکه منظور همان روند غیردینی شدن است که در واقع پیش شرط نخستین صنعتی شدن جامعه در نوع پیشرفته آن به حساب می‌آید.

در بسیاری از جوامع، حضور دین در درون نهادهای سیاسی امروزی بیشتر نوعی لفاظی در مسائل عقیدتی است؛ در حالی که این امر در مورد «قطب» مقابل صدق نمی‌کند. دین به صورت بالقوه در حیطه خانواده و نیز در روابط اجتماعی تنگاتنگ با آن، همچنان واقعیتهای غیرقابل انکار است. به عبارت دیگر دین به عنوان انگیزه و نیز در تفاسیر و طرز تلقی مردم و فعالیت‌های روزمره اجتماعی شأن و جایگاه خود را حفظ کرده است. البته پیوند نمادین بین دین و خانواده پیوندی دیرینه و آبا و اجدادی است. شالوده‌های آن را در واقع بایستی در نهادهای خویشاوندی بسیار کهن یافت. تداوم این پیوند را می‌توان در موارد خاصی تنها به عنوان یک «تنازع بقا» نهادین تلقی کرد. نکته جالب‌تر، ظهور دوباره حقانیت دین در خانواده‌ها - حتی در میان قشرهای بسیار غیرمذهبی - است، مانند طبقات متوسط در آمریکای عصر حاضر. در این گونه موارد دین به نوعی خاص و به شکلی امروزی جلوه‌گر می‌شود و یا به عبارت دیگر به عنوان امری مشروع و بدون هیچ‌گونه اجباری به صورت اختیاری برگزیده می‌شود.

بدین ترتیب دین در قلمرو زندگی خصوصی روزمره اجتماعی جای گرفته و تحت تأثیر ویژگی‌های خاص همان قلمرو در جامعه امروزی تغییر و تحول پیدا می‌کند. یکی از اساسی‌ترین ویژگی‌ها در این قلمرو همانا «فردگرایی» است. بدین معنی که دین خصوصی شده چیزی جز «انتخاب» یا «اولویت» فرد یا خانواده هسته‌ای نیست و فی نفسه فاقد خصوصیات جمعی و کیفیات تحمیلی است. این نوع دین خصوصی شده گرچه ممکن

تنها برای بقای خود می‌کوشد بلکه به نوعی در جهت تحکیم آن نیز گام برمی‌دارد. به موازات گسترش ترکیب سرمایه‌داری صنعتی طرفداران حاکمیت منطبق نیز در میان اقشار مختلف اجتماعی گسترش پیدا می‌کنند و بدین ترتیب کنترل و نظارت‌های سنتی نیز بر آنها بیش از پیش دشوار می‌شود. چون گسترش ترکیب سرمایه‌داری صنعتی جنبه بین‌المللی دارد (و امروزه جهانی شده است)، بنابراین منزوی کردن هر جامعه‌ای از اثرات منطقی آن - بی‌آنکه جامعه از خطرات عقب‌افتادگی اقتصادی مصون بماند - به طرز فزاینده‌ای دشوار می‌نماید. نفوذ ارتباطات جمعی نوین و حمل و نقل (که نمونه بارز هر دو به خوبی در پدیده جهانگردی یافت می‌شود) در اسپانیای امروزی نمونه مناسبی می‌تواند باشد. حکومت‌های نوین که به طرز فزاینده‌ای نیازمند بکار انداختن ماشین غول‌آسای تولید صنعتی از نظر قانونی و سیاسی هستند، به ناچار ساختار و ایدئولوژی خود را نیز در جهت همین هدف پایه‌ریزی می‌کنند. منظور از ساختار استقرار دیوان‌سالاری‌های تعقل‌گرا در حد بسیار نیرومند و منظور از ایدئولوژی تضمین مشروعیت‌هایی است که برای چنین دیوان‌سالارهایی ضروری هستند. بنابراین - چه بخواهیم و چه نخواهیم - رشته پیوندی بین ساختار و «روحیه» در حیطه‌های اقتصادی و سیاسی ایجاد می‌شود و بدین ترتیب غیردینی شدن از حیطه اقتصادی فراتر رفته و به عرصه سیاسی سرایت می‌کند و به صورتی «تلفیقی» با روندی کم و بیش تغییرناپذیر حرکت می‌کند. در این صورت حقانیت دینی دولت یا به کل پالایش می‌یابد و یا فقط در حد لفاظی‌های پر زور و زیور و خالی از هرگونه واقعیت اجتماعی باقی می‌ماند. این نکته را نیز باید افزود که یک دولت پیشرفته صنعتی و عقلایی با هر نوع حمایتی - سرمایه‌داری، سوسیالیستی، دموکراتیک و خودمختار - با نتایج نسبتاً یکسانی روبرو خواهد شد و این نکته را نیز فراموش نکنیم که یک حکومت پیشرفته صنعتی و عقلایی - فرقی نمی‌کند که چه صفتی داشته

غیردینی شدن انحصار عمل سنت‌های دینی را از بین برده و در نتیجه به کثرت‌گرایی منجر می‌شود

است برای افرادی که آن را انتخاب می‌کنند جنبه‌ای «واقعی» داشته باشد، ولی دیگر قادر نیست نقش پیشین خود را ایفا نماید. نقش پیشین ساختن جهانی مشترک بود که در آن تمام مظاهر حیات اجتماعی به غایتی یکتا برسند و معتقدان به این غایت را گردهم آورند. مذهبی شدن امروزین به حیطه‌های خصوصی و فردی حیات اجتماعی بسنده می‌کند. حیطه‌های جدید می‌توانند به‌طور کامل از بخش‌های غیردینی شده جامعه امروزین مجزا باقی بمانند. به‌طور کلی، ارزش‌های جدید مذهبی شدن خصوصی با زمینه‌های نهادین دیگر حیطه‌های خصوصی بدون ارتباط هستند. به‌طور مثال یک تاجر و یا یک سیاستمدار می‌تواند از روی ایمان هم خود را با معیارهای مشروع دینی حیات خانواده تطبیق داده و به آن پای‌بند گردد و هم فعالیت‌های خود را در بخش عمومی - بدون توسل به ارزش‌های دینی از هر نوع - ادامه دهد. مشاهده مصداق عینی جدایی دین در درون حیطه خصوصی به منظور بقای نظام بسیار منطقی نهاد‌های اقتصادی - سیاسی امروزین، کاری «عملی» است و چندان دشوار نیست. موضوع خصوصی‌سازی سنت دینی و نهاد‌های مربوط به دین و دشواری‌های نظریه‌پردازی در این مورد، از حوصله این مقاله بیرون است.

در هر حال آثار همه جانبه «قطبی شدن» که در بالا بدان اشاره شد، در نوع خود جالب توجه است. در چنین صورتی دین خود را با کسوتی آراسته و فضیلتی خصوصی جلوه‌گر می‌سازد. به عبارت دیگر تا موقعی که دین جنبه جمعی دارد از واقعیت به دور است و وقتی «واقعی» گردد، جنبه جمعی آن نیز از میان می‌رود. این وضعیت نمایانگر شدید دین از وظیفه سنتی خود است که به تعبیر درست کلمه، تعریف دقیق، کامل و تام واقعیت به شمار می‌رفت و می‌توانست به عنوان جهانی مملو از معانی مشترک در خدمت اعضای جامعه قرار گیرد، در صورتی که توان و نیروی دین - در حال حاضر - برای ساختن چنین جهانی به ایجاد دنیا‌های فرعی منتهی

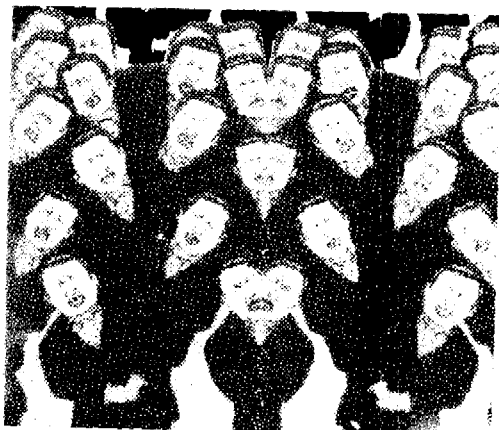
می‌گردد، دنیا‌هایی با معانی متفاوت و پراکنده که ساختار قابل قبول آن در برخی موارد از حدود و ثغور خانواده هسته‌ای فراتر نمی‌رود. چون خانواده امروزی به عنوان یک نهاد به نحوی بسیار بارز شکننده شده است (همان‌طور که سایر حیطه‌های خصوصی نیز چنین وضعی دارند) بنابراین، آن نهاد دینی که بر چنین ساختاری استوار شده است لزوماً یک بنای غیرقابل انکاست. به عبارت ساده‌تر «اولویت دینی» به همان آسانی که در قبل انتخاب شده بود، می‌تواند نفی گردد و این ایمان غیرقابل اتکاء در واقع می‌تواند (و بایستی) به دنبال شالوده‌های گسترده‌تر ساختارهای معقول، رقیق‌تر شود و ایجاد کلیساها یا گروه‌های دینی مختلف در سطح وسیع از جمله شاخص‌های این وضعیت به حساب می‌آیند که به علت چگونگی و ویژگی‌های اجتماعی‌شان همانند انجمن‌های داوطلبانه‌ای به‌شمار می‌روند که در مرحله نخست در حیطه امور خصوصی «جای می‌گیرند». در هر حال چنین کلیساهایی می‌توانند استحکام، دوام و بقای ساختارهای معقول مورد نیاز را تا میزان مشخصی فزونی دهند.

«قطبی شدن» دین که از غیردینی شدن و از بین رفتن و جنبه جمعی آن و/یا «واقعی» بودن آن ناشی شده است نیز می‌تواند بدین گونه توصیف گردد که غیردینی شدن فی نفسه به کثرت‌گرایی منجر گردد. واژه «کثرت‌گرایی» به‌طور حتم تنها برای آن مواردی بکار می‌رود که در آن گروه‌های مختلف دینی از جانب دولت قابل تحمل بوده و از امکان رقابت آزاد با یکدیگر برخوردارند (نظام جامعه آمریکا نمونه‌ای از آن است). در اینجا بحث مفصل درباره واژه‌شناسی چندان لازم نبوده و استفاده محدود از این واژه در این مقاله کار نادرستی نیست. در هر حال اگر به نیروهای اجتماعی نهفته در پشت ایجاد چنین کثرت‌گرایی از نوع محدود آن نظر افکنیم به رشته پیوند عمیق‌تری بین غیردینی شدن و کثرت‌گرایی پی خواهیم برد. پس می‌توان گفت که غیردینی شدن انحصار عمل سنت‌های دینی را از بین برده و در نتیجه به‌طور طبیعی به کثرت‌گرایی منجر می‌گردد...

رمز کلیدی همه کثرت‌گرایی‌ها - بدون در نظر گرفتن زمینه تاریخی آنها - در این است که تمام ادیانی که در گذشته انحصارگرا بودند دیگر نمی‌توانند از افراد جامعه وفاداری محض طلب کنند. تبعیت از دین امری داوطلبانه است و بدین ترتیب امری مسلم به حساب نمی‌آید. در نتیجه سنت دینی که در قبل به طرز آمرانه تحمیل می‌گردید اکنون مجبور است برای خود بازاریابی کند. به عبارت دیگر، باید به مشتریانی «عرضه» شود که دیگر به نحو ناگزیر «مقتضی» آن نیستند. وضعیت کثرت‌گرایی به مراتب از وضعیت بازاری است که در آن نهاد‌های دینی به

زمینه تأمین رفاه دنیوی گروه‌های مختلف دینی مسئولیت‌هایی دارند، باید دقت کنند که ساختارها چگونگی تحقق منطقی «ترویج دین» را در میان گروه‌ها امکان‌پذیر سازند؛ درست مانند حیطه‌های نهادین جامعه امروزی که منطقی شدن ساختاری را به شکل جدید، در وهله نخست، بر مبنای پدیده دیوان‌سالاری نوین نمایان ساخته است.

گسترش ساختارهای دیوان‌سالارانه با استعانت از نهادهای دینی این نتیجه را به دنبال دارد که نهادهای مزبور فارغ از تأثیر هرگونه سنت الهیات‌شناسانه خود، به طرز فزاینده‌ای - از نظر جامعه‌شناختی - به یکدیگر شبیه می‌گردند. بدیهی است واژه‌شناسی سنتی در عرصه اداره جامعه و «نحوه مدیریت» اغلب این واقعیت را بغرنج می‌سازد. ولی باید در نظر داشت که وضعیتی خاص مانند وضعیت «الف» می‌تواند همان عملکرد دیوان‌سالارانه را که در گروهی دینی انجام می‌دهد در گروه دینی دیگر نیز انجام دهد، ولی این وضعیت می‌تواند با توجه به ضابطه الهیات‌شناسانه «ب» در یک گروه و ضابطه «ج» در گروه دیگر مشروعیت پیدا کند؛ ولی در واقع هر دو روش مشروع‌سازی الهیات‌شناسانه می‌توانند به‌طور مستقیم با یکدیگر در تضاد باشند، بی‌آنکه به عملکرد وضعیت مورد نظر خدشه‌ای وارد کنند. به‌طور مثال، نظارت بر مبالغ سرمایه‌گذاری شده می‌تواند به عهده اسقف در یک گروه و به عهده دبیر کمیته غیرروحانی در گروه دیگر باشد. با وجود این، فعالیت‌های واقعی دیوان‌سالارانه که به علت این وضعیت الزامی هستند با مشروع‌سازی‌های سنتی مقام اسقفی و یا اختیار و قدرت غیرروحانی ارتباطی ندارد. در واقع می‌توان گفت که الگوهای مختلفی از دیوان‌سالاری در این روند وجود دارد. بدین ترتیب کلیساهای پروتستان اروپا با داشتن تجربه طولانی در مورد چگونگی ارتباط دولت و کلیسا به الگوهای سیاسی دیوان‌سالاری گرایش داشته‌اند، در حالی که پروتستانیسم آمریکا گرایش داشته است تا با ساختارهای دیوان‌سالارانه



فشار برای دستیابی به «نتایج» در وضعیت رقابتی تعقل‌گرایی ساختارهای اجتماعی دینی را در پی دارد

بنگاه‌های بازاریابی تبدیل شده و سنن دینی نیز کالاهای مصرفی آن به حساب می‌آیند و در هر حال در چنین وضعیتی فعالیت دینی خواه ناخواه تحت تأثیر منطقی اقتصاد بازار قرار می‌گیرد.

طبیعی است که چنین وضعیتی نتایج عمده‌ای برای ساختار اجتماعی گروه‌های مختلف دینی به بار می‌آورد. نتیجه این وضعیت تبدیل گروه‌های دینی از حالت انحصارگرایی به بنگاه‌های بازاریابی رقابتی است. در گذشته گروه‌های دینی متناسب با نهادی سازمان می‌یافتند که به‌طور انحصاری بر جامعه نظارت داشت. در حالی که اکنون گروه‌های دینی بایستی بدان‌گونه سازماندهی یابند که بتوانند جامعه مصرف‌کنندگان را به سوی خود جذب نموده و با سایر گروه‌هایی که همان اهداف دینی را تعقیب می‌کنند به رقابت برخیزند. بدیهی است در چنین حالتی «نتایج» اهمیت پیدا می‌کنند. در وضعیت انحصارگرایی، ساختارهای اجتماعی دینی هیچ‌گونه فشاری را برای به وجود آوردن «نتایج» احساس نمی‌کنند، زیرا وضعیت به خودی خود «نتایج» را از قبل مشخص می‌کند. به عنوان مثال فرانسه قرون وسطی با توجه به این تعریف کاتولیک به شمار می‌رفت؛ حال آنکه فرانسه عصر حاضر فقط در رویارویی با آثار و شواهد متضاد با مرام خود می‌تواند مصداق چنین تعریفی باشد. در واقع کشور فرانسه می‌کوشد به نحو دائم کاتولیسیسم را تبلیغ کند. بدین دلیل کلیسای کاتولیک بایستی موضوع ساختارهای اجتماعی کلیسای خود را مد نظر قرار دهد تا بتواند در زمینه «نتایج» حاصل از تبلیغ دین به نحو دقیق موفق شود. مقابله با این موضوع به میزان قابل ملاحظه‌ای محصول فرز و نشیب‌هایی است که کاتولیسیسم فرانسه طی سال‌های اخیر با آن روبرو بوده است.

فشار برای دستیابی به «نتایج» در وضعیت رقابتی، تعقل‌گرایی ساختارهای اجتماعی دینی را در پی دارد و با این حال این ساختارها می‌توانند از طریق الهیات‌شناسان مشروعیت پیدا کنند و یا به عبارت دیگر افرادی که در

افرادی که با خط‌مشی‌های نهادهای مختلف دینی هماهنگ هستند اغلب با زبانی واحد صحبت کرده و به‌طور طبیعی یکدیگر را درک می‌کنند

به عبارت دیگر الگوهای رهبری مشابه یکدیگر در نهادهای مختلف دینی - فارغ از الگوهای سنتی مربوطه - ظاهر می‌شوند. نیازهای دیوان‌سالارانه تمایزهای موجود در رهبری سنتی دینی را مانند «نبی» در مقابل «کشیش»، «طلبه» در برابر «مقدس» و غیره نادیده می‌انگارند. بدین ترتیب این موضوع اهمیت چندانی ندارد که آیا به عنوان مثال یک کارمند دیوان‌سالار از سنت «پیامبرانه» روحانیت پروتستان تبعیت می‌کند و یا از سنت «کشیشی» کاتولیک. در هر دو مورد چنین کارمندی باید در فراسوی این قبیل مسائل خود را با نیازهای نقش دیوان‌سالارانه خویش تطبیق دهد. در هر حال، ضابطه سنتی برای مشروعیت بخشیدن به الگوهای نوین اجتماعی - از لحاظ روان‌شناختی - در صورت امکان محفوظ نگاه داشته می‌شود. در صورت عدم امکان تحقق این امر، این ضابطه‌ها باید برای مجاز شمردن چنین مشروعیتی تعدیل پیدا کنند. به‌طور مثال گرچه تحقیق و تتبع الهیات‌شناسانه از نظر سنتی به عنوان عمده‌ترین وظیفه روحانیت پروتستان به شمار می‌رفت، ولی این وظیفه به طرز فزاینده‌ای با وظایف روحانیت - هم در جهت عملیاتی همچون «عمده فروشی» (مدیریت دیوان‌سالارانه) و هم در راستای عملیات «خرده‌فروشی» (بازاریابی محلی) - مناسبت خود را از دست داده است. نهادهای آموزشی پروتستان نیز برای تربیت روحانیت دچار تعدیل‌هایی شده‌اند که در منطق و استدلال‌های مشروع خود جنبه الزامی دارند. نمونه‌های اجتماعی و روان‌شناسانه که در عرصه رهبریت نهادهای دینی دیوان‌سالارانه پدیدار گشته‌اند، به‌طور طبیعی به شخصیت‌های دیوان‌سالارانه در دیگر نهادها شباهت دارند. این رهبران از جمله افراد فعالی هستند که به سوی عمل‌گرایی (پراگماتیسم) سوق داده شده‌اند و آنان به واکنش‌های غیراصولی اداری واقعی نمی‌گذارند و در برقراری روابط میان کارمندان مهارت دارند و همزمان از «پویایی» و روش‌های محافظه‌کارانه و غیره نیز برخوردارند. افرادی که با خط‌مشی‌های نهادهائی

بنگاه‌های اقتصادی برابری کرده و با آنها به رقابت برخیزد. از طرف دیگر سیاست اداری کلیسای کاتولیک، سنت دیوان‌سالارانه خاص خود را داشته است و تاکنون ثابت کرده است که در برابر تغییرات ناشی از امروزی شدن مقاوم بوده است. اما الزام‌های تعقل‌گرایی در تمام این موارد به یکدیگر شبیه بوده و به‌طور مشابه فشار زیادی بر ساختارهای اجتماعی دینی مورد نظر به وجود آورده‌اند. وضعیت کنونی دین از این زاویه که آیا نهادهای دینی دستخوش مراحل دیوان‌سالاری مرفقی شده‌اند یا نه، از ویژگی خاصی برخوردار است و ارتباط درونی و نیز ارتباط خارجی هر دو تحت تأثیر این روند قرار دارند. نهادهای دینی از نظر ارتباطات درونی نه تنها با خط‌مشی خاص دیوان‌سالارانه اداره می‌شوند، بلکه فعالیت‌های روزمره آنها نیز تحت تأثیر همان مسائل و «منطق» دیوان‌سالارانه قرار دارد. نهادهای دینی از نظر ارتباطات بیرونی با سایر نهادهای اجتماعی و نیز با یکدیگر - البته از طریق نمونه‌های بارز کنش و واکنش دیوان‌سالارانه - سرو کار دارند. ایجاد «روابط عمومی» با مخاطبان متقاضی - تبلیغات در جهت تعریف از دولت»، «تأمین بودجه» از طریق بنگاه‌های دولتی و خصوصی و انواع و اقسام درگیری‌ها با اقتصاد غیردینی (به ویژه از طریق سرمایه‌گذاری). نهادهای دینی در تمام جنبه‌های این «رسالت» (مسیون) مجبورند از روش‌هایی استفاده کنند که به ناچار به روش‌های دیگر ساختارهای دیوان‌سالارانه با همان مسائل، شبیه است. مهم‌تر اینکه همان «منطق» دیوان‌سالارانه حاکم بر داد و ستدها در میان نهادهای مختلف دینی نیز متداول است. انواع دیوان‌سالاری‌ها به کارکنان خاص خود نیاز دارند. این کارکنان نه تنها از نظر وظایف و مهارت‌های مورد نیاز، ویژگی‌های معینی دارند، از نظر ویژگی‌های روحی و روانی نیز خصلت‌های ویژه‌ای دارند. نهادهای دیوان‌سالارانه انواع مختلف کارکنان مورد نیاز خود را هم انتخاب کرده و هم تربیت می‌کنند.

مختلف دینی هماهنگ هستند اغلب با زبانی واحد صحبت کرده و به طور طبیعی یکدیگر را درک کرده و مشکلات خود را حل می‌نمایند...

آثار ناشی از وضعیت کثرت‌گرایی ادیان تنها به ساختارهای اجتماعی دین محدود نمی‌شوند. این آثار به زمینه‌های دینی، یعنی محصول بازاریابی بازاریابان امور دینی نیز ارتباط پیدا می‌کنند. درک این مسئله با توجه به مباحث فوق درباره تغییرات ساختاری چندان دشوار به نظر نمی‌آید. تا زمانی که نهادهای دینی در جامعه از وضعیتی انحصارگرا برخوردارند، محتوای آنها نیز براساس آنچه که تعالیم و معارف الهیات‌شناسانه آن را معقول و یا قابل قبول رهبریت دینی می‌داند، تبیین می‌شوند. این امر البته بدان معنا نیست که رهبریت و تصمیمات الهیات‌شناسانه وی در برابر نیروهایی که از جامعه نیرومندتر یا بهتر بگوییم از مراکز قدرت این جوامع نیرومندتر سرچشمه می‌گرفتند، مصون بودند. دین همیشه مستعد پذیرش نفوذهای شدید دنیوی و غیرکلیسایی بوده است و این نفوذهای حتی، نظریات انحصاراً دینی را تحت تأثیر قرار داده‌اند. کثرت‌گرایی در هر حال معرف نفوذهای دنیوی خالص است که احتمالاً در تعدیل محتوای دینی قوی‌تر عمل کرده و در مقایسه با وضعیت‌های دوران کهن مانند آرزوهای پادشاهان یا علایق طبقات اجتماعی، مؤثرتر بوده است. به عبارت دیگر، منشأ این نفوذهای دنیوی را نباید در نیروهای محرکه‌ای یافت که به مصرف‌کننده اهمیت می‌دهند.

شایان ذکر است که ویژگی‌های بارز جامعه‌شناختی، روان‌شناختی و اجتماعی کثرت‌گرایی نشان می‌دهند که دین دیگر جنبه تحمیلی نداشته و در عوض باید برای آن بازاریابی کرد. بدیهی است که عرضه کالا به آن دسته از مصرف‌کنندگانی که هیچ‌گونه اجباری به استفاده از آن کالا را ندارند، بدون در نظر گرفتن علایق آنان به آن کالا امری غیرممکن است. البته نهادهای دینی هنوز نیز می‌توانند درباره آن دسته از پیوندهای سنتی که برخی از گروه‌های اجتماعی را از انتخاب بیش از حد آزادانه دینی باز می‌دارد، فکر کنند. به عبارت دیگر اگر موضوع را از دیدگاه بازاریابی مورد مطالعه قرار دهیم، درمی‌یابیم که هنوز نیز نوعی «وفاداری یا پای‌بندی به محصول» در میان برخی از «مشتریان قدیمی» وجود دارد. به علاوه نهادهای دینی می‌توانند تا حدودی عدم رغبت و بی‌علاقگی همان گروه‌ها را از طریق سیاست‌های تشویقی و ارتقایی خود مهار کنند. در هر حال اصل ضروری در اتخاذ موضعی خاص در برابر مشتری برای عرضه کالای مصرفی به مفهوم آن است که مصرف‌کننده در مورد کالایی که در معرض بازاریابی قرار گرفته از امکان نظارت و چگونگی این نظارت برخوردار است.



این امر به معنای آن است که عنصری پویا و اصلی تغییرپذیر در وضعیت موجود - حتی اگر تغییری صورت نگیرد - پا به عرصه اجتماع گذاشته است، اصلی که به طور ذاتی با سنت‌گرایی دینی مغایر است. به عبارت دیگر، در چنین وضعیتی حفظ سنن دینی به عنوان واقعیتی تغییرناپذیر بیش از پیش سخت‌تر شده است، چرا که این عناصر پویا از خلال اولویت‌های مصرف‌کننده به درون حیطه دینی نفوذ می‌کنند.

بدین ترتیب محتوای دینی به پدیده «پاب روز» تبدیل می‌شود و البته این امر لزوماً به معنای آن نیست که سنن دینی به سرعت تغییر می‌کنند و یا اصول تغییرناپذیر الهیات و علم کلام در برابر تغییر و تحول تسلیم می‌شوند، ولی در هر حال ایجاد تغییر در وضعیت موجود امکان دارد. بدین ترتیب طولی نخواهد کشید و در فرصت مناسب این امکان تغییر تحقق یافته و در نهایت از نظر استدلال‌های نظری الهیات‌شناسانه حالت مشروعیت به خود می‌گیرند. بدیهی است پذیرش این امر برای برخی از گروه‌های دینی در مقایسه با دیگر گروه‌ها سهل‌تر است (به‌طور مثال برای پروتستان‌ها آسان‌تر است تا برای کاتولیک‌ها)، ولی ناگفته نماند که هیچ گروهی قادر نخواهد بود خود را از نتایج این تغییر به‌طور کامل مصون بدارد.

نیروی محرکه موجود در اولویت‌های مصرف‌کننده فی‌نفسه تعیین‌کننده محتوای واقعی نیست، بلکه این نیروی محرکه از نظر اصولی فقط تأییدکننده تغییرپذیری محتوا - بدون مشخص شدن سمت و سوی این تغییر - است. با وجود این عوامل دیگری نیز، در وضعیت فعلی وجود دارند که نفوذی واقعی بر روی چگونگی این تغییر دارند. تا زمانی که جهان مصرف‌کنندگان مورد نظر (که

همانا مصرف‌کنندگان دین به شمار می‌روند) جهانی غیردینی است، اولویت‌های آنان نیز انعکاسی از این جهان غیردینی خواهد بود. به عبارت دیگر، این مصرف‌کنندگان، آن دسته از محصولات دینی را ترجیح خواهند داد که با تفکر غیردینی آنها سازگارتر خواهند بود. البته این موضوع با توجه به اقشار مختلف اجتماعی که به منزله مشتریان نهادهای مختلف دینی به شمار می‌روند تغییر می‌کند.

به‌طور مثال تقاضای مصرف‌کننده‌ای که به طبقه متوسط حومه‌نشین آمریکا تعلق دارد با تقاضای مصرف‌کننده ساکن در کشورهای «جنوب» با آن ساختار روستایی‌اشان متفاوت است. با توجه به تنوع میزان غیردینی شدن اقشار مختلف اجتماعی، اثرات غیردینی شدن این اقشار نیز که به عنوان مصرف‌کنندگان دینی محسوب می‌شوند، تغییر می‌کند، ولی چون غیردینی شدن گرایشی جهانی پیدا کرده است، بدیهی است محتوای دین نیز که باید در این روند غیردینی شدن تعدیل پیدا کند گرایشی جهانی پیدا کند. و اگر جنبه افراطی این روند (مانند پروتستان‌تسم و یهودیت لیبرال) را در نظر بگیریم این تغییر در نهایت به حذف نسبی یا کلی عناصر «ماورای طبیعی» از سنت دینی منجر می‌شود و نیز مشروع‌سازی تداوم وجود نهادی که در قبل سنت را دربرمی‌گرفت به گونه‌ای خالصانه غیردینی و به صورتی کاملاً دنیوی درمی‌آید. در دیگر موارد، این امر به معنای آن است که عناصر «ماورای طبیعی» تأکیدزدایی می‌گردند و یا به کناری نهاده می‌شوند. و این اتفاق در حالتی روی می‌دهد که نهاد دینی تحت لوای ارزش‌هایی «عرضه» شود که با تفکر غیردینی شده سازگار و موافق است. به‌طور مثال گرچه، کلیسای کاتولیک به وضوح به هدف «اسطوره‌زدایی» از محتوای دینی در مقایسه با رقبای پروتستان کمتر آمادگی از خود نشان می‌دهد، ولی کاتولیسیسم سنتی و نیز پروتستان‌تسم «مترقی» هر دو می‌توانند تبلیغات خود را به گونه‌ای عرضه کنند که به طرز مؤثری هم تقویت‌کننده بافت اخلاقی ملت بوده و هم از نظر نیازهای روان‌شناختی مثمر ثمر واقع شوند (مانند «آرامش روح» و امثال آن).

در ضمن تأثیر عمده دیگری نیز از «جایگاه» نهادین دین در جامعه کنونی ناشی می‌شود. چون «مناسبت» اجتماعی دین در مرحله نخست در حیطه خصوصی یافت می‌شود، بنابراین اولویت مصرف‌کننده از «نیازهای» آن دینی سرچشمه می‌گیرند که خصوصی شده است. این بدان معناست که اگر دین بتواند «مناسبت» خود را در حیات خصوصی بهتر نشان دهد، بنابراین آسان‌تر می‌تواند برای خود بازاریابی کند تا به عنوان مثال درباره دین چنین تبلیغ شود که کاربرد آن در سطح وسیع نهادهای اجتماعی مفیدتر خواهد بود. این موضوع به ویژه از نظر وظایف

تا زمانی که جهان مصرف‌کنندگان

جهانی غیردینی است، اولویت‌های آنان نیز

انعکاسی از این جهان غیردینی خواهد بود

روند انحصارزدایی دین از نظر ساختاری و نیز از نظر روان‌شناختی جنبه‌ای اجتماعی دارد

اگزستان‌سیالیستی یا روان‌شناختی مشروعیت پیدا کند. سنن دینی به عنوان نمادهای برجسته و مهم برای جامعه، در سطح وسیع ویژگی‌های خود را از دست داده‌اند. بنابراین این انسجام نمادین جامعه باید در جاهای دیگر جستجو شود. طرفداران سنن دینی خود را در موضع اقلیت‌های اندیشمند و روشنفکر احساس می‌کنند. بی‌تردید این وضعیت جدید دشواری‌های خاص اجتماعی - روان‌شناختی و نیز نظر جدیدی را پدید آورده است.

اخلاقی و آرامش‌بخش دین بسیار حائز اهمیت است. در نتیجه نهادهای دینی خود را با «نیازهای» اخلاقی و آرامش‌بخش حیات خصوصی فرد تطبیق می‌دهند و این موضوع از خلال امتیازاتی که فعالیت‌های نهادهای دینی عصر حاضر برای مسائل خصوصی قائل هستند به وضوح احساس می‌شود. منظور از امور خصوصی همانا تأکید بر خانواده و اطرافیان و نیز «نیازهای» روحی و روانی حیات فردی انسان است و در پیوند با این موارد است که دین جایگاه و مناسبت خود را همچنان حتی در اقشار بسیار غیردینی شده نیز باز می‌یابد. حال آنکه کاربرد دین در امور سیاسی و اقتصادی بیش از پیش «مناسبت» خود را در همان اقشار از دست می‌دهد و به همین دلیل می‌توان درک کرد که چرا کلیساها امروزه تأثیر ناچیزی بر دیدگاه‌های سیاسی افراد از جمله اعضای خود دارند. حال آنکه همین کلیساها در عرصه نفوذ به قلمرو حیات خصوصی موفق بوده و مورد تکریم و احترام مردمان و سایر مردم واقع شده‌اند.

بدین طریق روند انحصارزدایی دین از نظر ساختاری و نیز از نظر روان‌شناختی جنبه‌ای اجتماعی دارد. دین دیگر «نیاز» را مشروعیت نمی‌بخشد، بلکه گروه‌های مختلف دینی از طرق مختلف در جستجوی آنند که دنیا‌های فرعی خود را در برابر تعدد کثرت دنیا‌های فرعی رقیب حفظ کنند و به موازات این اقدام، کثرت مشروعیت ادیان در وجدان افراد به عنوان کثرت امکاناتی تلقین می‌شود که شخص از میان آنها آزادانه انتخاب می‌کند و هرگونه انتخاب ویژه‌ای فی نفسه روحیه نسبی‌گرایی را تقویت کرده و در نتیجه مطلق‌گرایی را تضعیف می‌نماید. آنچه که جنبه مطلق دارد باید از درون آگاهی ذهنی فرد دور شود. زیرا این مطلق‌گرایی اعتقاد دینی دیگر از جهان خارج یعنی جهانی که از نظر اجتماعی واقعی مسلم به حساب می‌آید و جامعه‌ای اشتراکی و همگانی است تبلیغ و تلقین نمی‌شود. بعد این ذهنیت جدید می‌تواند به عنوان «اکتشاف»ی در عرصه داده‌های به اصطلاح

